

تجربه‌های من در ترجمه برای کودکان و نوجوانان

سمیناری تحت عنوان «ترجمه برای کودکان و نوجوانان» توسط شورای کتاب کودک در ۱۹ و ۲۰ خردادماه در محل شورا تشکیل شد و طی آن مترجمین کتاب کودک با سخنرانی و گفتگو مسائل ترجمه برای کودکان را مورد بررسی قرار دادند. شورای کتاب کودک پلاک تقدیر خود را به «محمد قاضی» و «اردشیر نیکپور» به پاس نیم قرن تلاش و تلاشی خستگی ناپذیر به این دو مترجم اعطا کرد. در روز اول سمینار، حسین زاده یکی از دست‌اندرکاران کتاب کودک، سیر تحول ترجمه برای کودک و نوجوان در ایران را موضوع صحبت قرار داد.

پس از آن تحت عنوان «تجربه‌های من در ترجمه برای کودک و نوجوان» محمد قاضی، گلی امامی، فرشته مولوی، ایرج جهانشاهی از کیفیت ترجمه و تجربه‌های خود سخن گفتند.

در اینجا متن سخنان محمد قاضی را درباره ترجمه و تجربه‌های او در زمینه ترجمه ادبیات کودکان و نوجوانان می‌خوانید. با این یادآوری که مقدمه سخنان ایشان که خطاب به حاضران در جلسه بود، حذف شده است. قاضی در این مقدمه عنوان کرد که «چون زبان سخن گفتن ندارم و ادای سخنانم را با دستگاه ناخوشایندی انجام می‌دهم این وظیفه‌ها را به عهده قلم گذاشته‌ام.» به این ترتیب سخنان ایشان به وسیله شخص دیگری قرائت شد.

یکی از کارهایی که مخلص در دست تالیف و نگارش دارم و اغلب دوستان از ماجرای آن باخبرند نوشتن خاطرات خود است تحت عنوان «خاطرات یک مترجم» که از آغاز تولد تا زمان حال را دربر می‌گیرد و متأسفانه هنوز تالیف و تدوین آن را به پایان نرسانده‌ام، و امیدوارم روزی این خاطرات تکمیل و به صورت کتابی منتشر شود و در دسترس عزیزان قرار بگیرد. در آن کتاب به‌طور کلی از تجربه‌ها و دشواریها و مشکلاتی که در این کار مورد علاقه خود با آن رو به رو بودم یاد کرده و نشان داده‌ام که چگونه با همه سرخوردگی‌هایی که پیدا می‌کردم و نومییدی‌هایی که می‌دیدم، (و شرح همه یا حتی قسمتی از آنها هم در این مقاله نمی‌گنجد) دست از تلاش و کوششم برنمی‌داشتم و سرانجام پس از دو سه سال زحمت و سماجت و دوغدگی زیاد آخر خودم را به ناشران قبولاندم تا نخستین ترجمه‌هایم را چاپ کردند و مرا به جامعه کتابخوان و کتابدوست شناساندند، چنان که امروز پس از سی و شش سال تلاش و کوشش در راه ترجمه، اگر حمل بر خودستایی نباشد، مخلص را به عنوان یکی از ریش‌سفیدان و پیش‌کسوتان این کار ظریف و این فن شریف می‌شناسند و ارج می‌نهند.

این اشاره کلی که به آغاز کار ترجمه خود کردم صرفاً صحبتی بود از ترجمه به طور کلی؛ ولیکن موضوع بحث ما در اینجا

تجربه‌های مربوط به ترجمه برای کودکان و نوجوانان است که بگویم از چه وقت و چگونه به این امر بسیار مهم توجه پیدا کردم.

چنان که در کتاب خاطرات خود آورده‌ام، من پس از گرفتن گواهینامه ششم ابتدایی در ۱۳۰۷ در شهر مهاباد، چون در آن شهر هنوز دبیرستان وجود نداشت و من هم به سبب فقر مادی و نداشتن کس و کاز



دلسوز امکان رفتن به شهرهای بزرگ را نداشتیم در نزد جوان نازنینی به نام آقای گیو که از کردهای عراق بود و تازه به مهاباد آمده بود و زبان فرانسه را می‌دانست به یاد گرفتن این زبان با کتاب «لکتور اول» مشغول شدم و خوشبختانه به آن استاد شادروان نشان دادم که شاگرد بی‌استعدادی نیستم.

در ۱۳۰۸ با انتقال عمومی از آلمان به ایران و اشتغالش در وزارت عدلیه آن زمان (دادگستری) این امکان برای من به وجود آمد که به تهران بیایم و دوره دبیرستان را ببینم. با آن مقداری که از تحصیل زبان فرانسه در نزد آقای گیو دیده بودم و با علاقه عجیبی که به زبان داشتم در دوران دبیرستان و سپس در دوره دانشکده حقوق یکی از بهترین شاگردان زبان فرانسه بودم، به‌ویژه که در دوره دوم دبیرستان یک معلم فرانسوی برای زبان و در سه سال دوره دانشکده حقوق یک استاد فرانسوی برای تدریس حقوق تطبیقی داشتیم (مخفی نماند که در آن زمان به جای زبان انگلیسی فعلی زبان فرانسه در مدارس متوسطه و عالی، زبان درجه اول بود و تنها این زبان را به دانش‌آموزان می‌آموختند).

علاقه و توجه به کار ترجمه نیز از همان زمانها ریشه گرفت و نخستین کار ترجمه را با کتاب کوچکی از ویکتور هوگو به نام «گلود و لگرد» و سناریویی دو جلدی از «دن کیشوت» آغاز کردم، و این دو کار که یادگار سالهای ۱۷ و ۱۸ بود، خوشبختانه بی هیچ دردسری به چاپ رسید. از آن پس تا سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ وقفه‌ای بی منطق و بدون دلیل موجهی در کارم پدید آمد تا در آن سالها دوباره به این کار روی آوردم و با کتابهای «جزیرهٔ پنگوئن‌ها» از آنا تول فرانس و سپس «سپید دندان» از جک لندن، چون دیگر نامم از یادها رفته بود پس از دو سال کلنجار رفتن با ناشران، خودم را به خوانندگان شناساندم.

و اما نخستین ترجمه‌ام را برای کودکان و نوجوانان با کتاب «شازده کوچولو» از سنت اگزوپری نویسنده فرانسوی آغاز کردم، بی آنکه هنوز متوجه باشم که مترجم رسالتی هم برای خدمت به کودکان و نوجوانان برعهده دارد. یادم نمی‌رود که این ماجرا در سال ۱۳۳۲ اتفاق افتاد. در آن سال با دوست دانشمند جناب دکتر جهانبگلو در اداره حقوقی وزارت دارایی کار می‌کردیم. روزی متن فرانسه کتاب شازده کوچولو را با خود به اداره آورده بودم و به بنده نشان داد. چاپ زیبا و تصویرهای کودکانه آن نظرم را سخت به خود جلب کرد، به‌ویژه، تقدیم‌نامه کتاب که با عباراتی شیرین به دوستش لئون ورت تقدیم کرده بود.

از جناب دکتر جهانگیرلو خواهش کردم که کتاب را به امانت به من بدهند بخوانم. ایشان به شرط یک هفته موافقت کردند. یاد می‌آید که از اداره به منزل با اتوبوس از میدان توپخانه حرکت می‌کردم و در انتهای امیریه در چهارراه معزالسلطان پیاده می‌شدم. آن روز چنان سرگرم خواندن کتاب شازده کوچولو شدم بودم که اتوبوس به میدان راه‌آهن رسیده و همه مسافران پیاده شده بودند و من همچنان سرم دز کتاب بود. شاگرد شوفر هشدار داد که آقا، رفع زحمت کنید و پیاده شوید! اینجا که قراقرط‌خانه نیست. فهمیدم چنان غرق در کتاب بودم که به اخطار او در چهار راه معزالسلطان برای پیاده شدن توجه نکرده‌ام. راه از میدان راه‌آهن تا مقصد را پیاده برگشتم. وقتی به منزل رسیدم تا غروب کتاب را به پایان رساندم و تصمیم گرفتم در این یک هفته‌ای که فرصت دارم کتاب را داشته باشم به ترجمه آن بپردازم و از این راه خدمتی هم به کودکان و نوجوانان بکنم. به‌خصوص لحن زیبا و ادبی کتاب پیشتر مرا مجذوب کرد و با آنکه حس می‌کردم فراتر از فهم و درک کودکان است و تنها جوانان و مردان تیزهوش درک خواهند کرد که نویسنده با چه زبان شیرین و پرطنزی درد دل کودکان و نوجوانان را بیان کرده است به کار ترجمه آن شروع کردم و با تمديد مهلت يك هفته به دو هفته به عذر اینکه هنوز خواندن کتاب را به پایان نرسانده‌ام در پایان هفته دوم ترجمه را به پایان آوردم. وقتی ماجرا را به صاحب کتاب گفتم مکدر شد که چرا بدون اجازه او به این کار پرداخته‌ام، و به جای ابراز خوشوقتی از اینکه به چنین خدمتی برای نوجوانان دست زده‌ام تا مدتی با من قهر کرد و حتی حاضر هم نشد که کتاب را از من پس بگیرد.

ترجمه کتاب را به وسیله کتابخانه ایران در خیابان نادری که متأسفانه امروز برجای نمانده است به چاپ رسانیدم و چنان استقبال از آن شد که امروز به چاپ یازدهم رسیده است، و بی‌شک اگر بعضی مشکلات در راه چاپ و نشر کتاب پیش نمی‌آمد اکنون به بیشتر از این میزان چاپ هم رسیده بود.

چنان که گفتم کتاب زبانی شیرین و کودکانه و در عین حال پرطنز دارد و در این باب خاطره‌ای دارم که نقل آن خالی از لطف نیست: روزی که در کتابخانه ایران در کنار فاشر و مدیر کتابخانه ایستاده بودم آقای ایلی وارد شد و کتابی برای کودکان خواست. فروشنده یک جلد شازده کوچولو به دستش داد. مشتری نگاهی به عکس شازده کوچولو در پشت جلد انداخت و گفت: آقا، این دیگر خیلی بچگانه است، کتابی می‌خواهم فراتی از حد فهم بچه‌ها، من به

وسط افتادم و به او گفتم: آقای عزیز، این کتاب را ببرید و اول خودتان بخوانید، اگر فهمیدید بعد به بچه‌تان بدهید بخواند. تعجب کرد و گفت: چطور، مگر برای بچه‌ها نیست؟ گفتم چرا، ولی برای بچه‌های بله هوش و نکته‌سنج... گویا یک هفته بعد پیش فروشنده آمده و اظهار رضایت کرده بود که بسیار خوشش آمده است!

این نخستین آزمونم در راه ترجمه برای کودکان و نوجوانان با موفقیت‌زیادی همراه بود و تبریکها و تشکرها از این بابت، چه کتبی و چه شفاهی، خواندم و شنیدم. لیکن از لحاظ دست نداشتن به کتابهای لازم برای این نسل عزیز که تنها مایه امید و افتخار ملت برای آینده است، و گرفتاریها و مشغله‌های فرهنگی و غیر فرهنگی دیگر، امکان پرداختن به کار دیگری در این زمینه نیافتم تا اینکه در سال ۱۳۵۴ به دعوت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به آن کانون رفتم و رسماً از من خواسته شد که در ساعات خدمت در کانون از یک طرف به ویراستاری کتابهای ترجمه شده برای کودکان و نوجوانان بپردازم، و از طرف دیگر خود نیز در صورت برخورد با کتابهای خوب و آموزنده در این زمینه به ترجمه آنها بپردازم. در کانون بود که متوجه شدم به راستی ترجمه از آثار فکری و فرهنگی ملت‌های پیشرفته عالم در بالابردن سطح فکر و فهم و معلومات کودکان و نوجوانان تا چه اندازه موثر است و تلاش در این راه تا چه حد می‌تواند موثر باشد. در اینکه ملت‌های اروپایی از حیث فرهنگ و هنر و ادبیات و تکنیک به مراتب از ملت‌های مشرق‌زمین پیشرفته‌تر و داناترند شکی نیست، و حتی در حال حاضر نیز از ما شرقی‌ها هیچ ملتی به استثنای ژاپن با آنها

● در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود که متوجه شدم به راستی ترجمه از آثار فکری و فرهنگی ملت‌های پیشرفته عالم در بالابردن سطح فکر و فهم و معلومات کودکان و نوجوانان تا چه اندازه مؤثر است و تلاش در این راه تا چه حد می‌تواند مؤثر باشد.

● از بیان این توصیه به مترجمان و زبان‌دانان ناگزیرم که نامی توانند و فرصت دارند کودکان و نوجوانان عزیز ملت‌مان را از یاد نبرند و از ترجمه کتابهای خوب و مفید و آموزنده برای نسل جوان دریغ نوزند...

در این زمینه‌ها قابل مقایسه نیست. حال آیا عقب ماندگی ما ناشی از چیست و چرا از میان ما شرفیانی تنها ژاپنی‌ها هستند که به آن پایه از دانش و هنر دست یافته‌اند؟ در اینجا مجال بحث و پرداختن به این مساله نیست، ولی من شخصاً فکر می‌کنم - و شاید هم درست باشد - که ژاپنی‌ها از یک قرن پیش - یعنی از همان وقت که میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز می‌خواست ایران را به سوی فرهنگ و تمدن به حرکت درآورد و سرش را به فرمان ناصرالدین شاه زیر آب کردند - پیش از ملت‌های دیگر به ترجمه آثار علمی و ادبی و هنری ملت‌های پیشرفته اروپایی همت گماشتند؛ و مخصوصاً پیش از همه ما کودکان و نوجوانان خود را از راه ترجمه آثار ارزنده خارجی با دانش و ادب و هنر مغرب‌زمین آشنا کردند، و تلاش و کوشش خود را در این زمینه توأم با کسب علم و معرفت و اعزام دانشجو و استخدام متخصصان فن به جایی رسانیدند که امروزه با بزرگترین کشورهای صنعتی علمی و فنی جهان برابری می‌کنند.

بی‌شک برای ما نیز ترجمه از آثار علمی و ادبی و هنری درخور فهم کودکان و نوجوانان خدمت بزرگی است که مترجمان و نویسندگان زبان‌دان باید آن را از وظایف فرهنگی خود بدانند و به آن همت گمارند. و به ویژه این خدمت باید به نحوی انجام بگیرد که دو هدف مهم و اصلی را دنبال بکند: نخست اینکه مطالب مورد ترجمه از هر جهت آموزنده و روشنگر برای فکر و اندیشه کودکان و نوجوانان ما باشد و راه درست زندگی و حقوق بشری و اصالت و شرافت انسانی را به ایشان بیاموزد و آنان را با افکار بلند و پیشرفته آزادی و برابری و برادری انسانها و مبارزه با جور و استبداد و استثمار و بی‌عدالتی اجتماعی آشنا سازد. دوم اینکه ترجمه با زبانی درست و شیوا و عاری از غلط‌های دستوری صورت بگیرد تا زبان درست و اصیل فارسی و درست نوشتن را نیز به کودکان و نوجوانان بیاموزد.

متأسفانه خدمت من در کانون پرورش فکری زیاد طول نکشید و در اوایل ۱۳۵۸ از آنجا بیرون آمدم، و گرچه هنوز امکان پرداختن به این خدمت ارزنده در زمینه وسیع‌تری برای من می‌بود. و اکنون نیز، دیگر پیر شده‌ام و کمتر حال و حوصله و توانایی ترجمه دارم و کمتر امید می‌رود که بتوانم خدمتی ارزنده به نسل جوان انجام بدهم؛ لیکن از بیان این توصیه به مترجمان و زبان‌دانان ناگزیرم که تا می‌توانند و فرصت دارند کودکان و نوجوانان عزیز ملت‌مان را از یاد نبرند و از ترجمه کتابهای خوب و مفید و آموزنده برای نسل جوان دریغ نوزند...